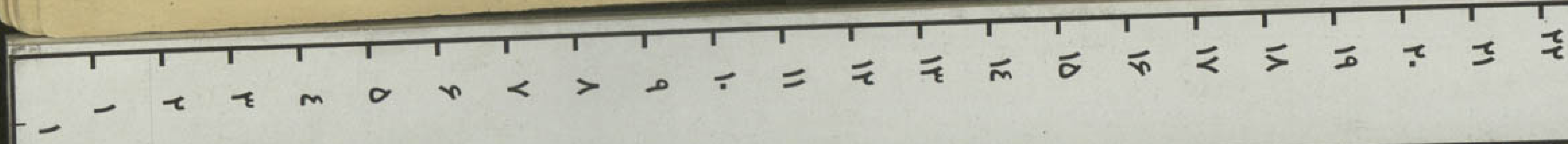
١

بعض نوشته‌های از آثار رساله کرمانشاهان

اظنه لآقا محمد جعفر بن
آقا محمد علی الکرمانشاهی
المسکن



عرض میشود این رساله را فرستادم جهة اینکه فردوای میخواهم ملاحظه کنم لکن بعضی اورا
برده اند بعض کلمات او را سیاه کرده اند از بی مبالاتی یا اینکه میدهند بدست اشخاصی که حوصله
ندارند این رساله را شاید عمدا کرده باشند و من پول داده ام بجناب آمیرزا عبدالرحیم سلمه الله
او را نوشته شنیده ام یکنا خونده‌ای دران مدت بزرگ قدح کرده در این رساله خواهش میکنم که
صفحات او را بخوانید و او مورد قدح را معین کند تا مذاکرات کنند باشد تقییدید بدهیم والسلام علیکم





بسم الله الرحمن الرحیم

بعض از مؤمنین بلد کرمانشاهان کتاب کوچکی
که نام او طریق النجاة عن بعض الشبهات بود و از
بعض رؤساء اهل تصوّف بود نزد حقیر آورده
یکی دو شب باو نگاه کردم آنچه بنظر آمد بر او نوشتم
قال فی کتاب طریق النجاة فی ذیل کلام مولوی
علیه الرحمة میفرماید بد گهر را علم و فن آموختن
الی آخره اقول مخفی نماناد آنکه ملای رومی را احدی
از عرفا منکر نشده و همه او را قبول دارند و کتاب
او را تالی قرآن میدانند چنانچه صاحب کتاب که

اسم

اسم او را برده رحمت بر او نموده مولوی در کتابش میگوید
ابن ملجم مرادی بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد که
مرا بکش پیش از آنکه این عمل شنیع از من سر بزند حضرت باو
فرمود الّتحقّق وفاعل دست حق کی زنم بر آلة حق طعن
و دق لیک بی غم شو شفیع تو منم مالک روحم نه
مملوک تنم پیش من این تن ندارد قیمتی الی آخر ما قال و
احدی از فرق اسلام نیست که هم حضرت امیر را خوب
بدانند و هم عبدالرحمن ابن ملجم را و هر دو را ناجی بدانند
بجهة آنکه شفاعت حضرت البته رد نمیشود پس
هر دو ناجی و در بهشت میباشند فرقه خوارج
قائلند باینکه عبدالرحمن ابن ملجم شهید و ناجی است
و حضرت امیر را متدیّنند ببغض و عداوت او
والعیاذ بالله بر بدی او و سایر فرق اسلام بر
این اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناجی و
عبدالرحمن ابن ملجم مخلّد در نار است پس کسیکه
هر دو را ناجی بداند از این هفتاد و سه فرقه اسلام

خارج است و دیگر اگر مطلب بر این باشد که حضرت
شفاعت ابن ملجم را بکند لابد بامر خدا وند است و
بفرموده او است مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ
و در جامعه کبیره امام را توصیف میکند عِبَادٌ
مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ
پس بنا بر این جناب سید الشهداء علیه السلام هم شفاعت
یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن
و سایر قتله خود را باید بکند بهمان جهتی که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شفاعة ابن ملجم را میکند و جهة
یا دامنه سعه رحمة الهی را تا باین حد باید قایل شد یا آنکه
از صفات خاصه امام علیه السلام گذشت از ظالم
و قاتل خود است و شفقت بر او است هر کدام که
باشد جهة در هر دو امام علیهما السلام هست بنا علی
ذلک پس این عزاداری یعنی چه و این سر و سینه زدن
برای چه با اینکه قاتل و مقتول بامر خدا و یک هر دو (وگریه کردن)
در بهشتند پس صاحب کتاب طریق النجاه که در

چند

چند جایی همین کتابش مینویسد که ما از قانون شریعت خارج
نیستیم خلاف واقع است قال فی کتاب طریق النجاة
مدعی این مقام و مرتبه را آثار بسیار و علامات بیشمار است
که در کتب اعلام مذکور و در مصنفات انها مسطور است
و ان کتب نزد تمام این طوایف مقبول و پسندیده و همه
از کتب دیگر برگزیده اند مثل بحر المعارف جناب اخوند
ملا عبد الصمد همدانی علیه الرحمة و کتاب مراحل السالکین
و مرآت الحق مرحوم حاجی محمد جعفر کبودر اهنگی و
بستان السیاحه حاجی شیروانی اعلی الله مقامهما و
سایر کتب بزرگان این سلسله جلیله الی آخره اقول
حقیر انسه کتاب اخوند ملا عبد الصمد و حاجی محمد جعفر را
بدست نیاورده و ندیده لکن بستان السیاحه حاجی
شیروانی را دیده ام در آنجا مینویسد در احوالات خود
در شهر کشمیر در خانقاه امیر سید علی همدانی نشسته
بودم و بهر کس و بهر طرفی مشاهده مینمودم ناگاه نظرم
بر جوانی بل روح نبی افتاد گفتم ما هذا بشرا ان هذا

الا ملک کریم طرفه پیکری دیدم که چشم چراغ جهان چنین آفتابی ندیده و شگفت مظهری مشاهده کردم که گوش
لخت زمان چنان ماهی نشنیده مصراع از آفت زمانه
وان فتنه جهان چون بدان مکان در آمد این بیچاره از
دیدن آن دلبر زمانی از خویش برفت و باز آمد بی اختیار
این بیت از زبان جاری شد ظاهر شد در لباس احمد جو
با صنش لا اله الا هو گفتم این چه بود که یکباره دلم از ربود
العشق نار یقع فی القلوب یحرق ما سوی المحبوب
عشق چیست و از آنچه معنی است فلا تکن من الغافلین
و هو انیس العاشقین و ذخیرة العارفین و سوزنده
کفر و دین و محو کننده شک و یقین بعد از آن بهمین
نمط نثرا و نظما تکلم میکند من جمله میگوید المجاز
قنطرة الحقیقه و میگوید در خبر است من عشق و
کتم و عف و مات مات شهیدا و حال آنکه این خبر از
مرویات شیعه نیست نسبت می دهند باهل سنت که
او را روایت کرده اند و علماء امامیه منکر صحت این حدیث اند

باری باز میگوید باید دویش عشق خالق بود از برای عشق مخلوق
باری و بزرگان گفته اند عشق مجازی تلطیف سر
میکند و روح را از کدورت پاک می کند مخفی نماناد در
اول قضیه نقل میکند که در شهر کشمیر جوی مغنی
آقا است و احمد جو در اصطلاح اهل کشمیر یعنی احمد آقا
باصطلاح اهل ایران تا اینکه میگوید آنجهان نجان آمد
و نشست و فریاد از مجلسیان برخواست و مجلس را
از پرتو جمال خود بیار است و از هر طرف صحبت در میان
آمد و من در آن میان فی عاقبت صحبت بسوی طریقت
کشید و هر کس بقدر دانش خود سخن گفت چون ساقی
بزم کلام جام سخن را بکف آن یگانه دوران نهاد
بیتا مل لب گوهر فشان گشاد و گفت قطره بگریست
که از بحر جدائیم همه بحر بر قطره بخندید که مائیم همه
فریاد از نهادم بر آمد که آید زیبای خوبی قطره
چیست و دریا را چه معنی است در جواب فرمود که
قطره پیدا و دریا مخفی است و این طرفه ترکه دریا ی

قطره مختفی است وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ بیت حلول و
اتحاد اینجا محال است که در وحدت دوئی عین ضلالست
لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا و مفاد این
شعر که این مرد نقلکرده ازان پیر امرد و کانه پسندیده
دالّ بر وحدت موجود است که کفر است و زندقه
و شناعة او از وحدت وجود بدتر و بالاتر است
چونکه تقریر وحدة وجود را بدو نحو کرده اند یکی
وحدة وجود و موجود و دوم وحدة وجود و تعدد
موجود و مفاد شعر اوّلیست و دیگر آنکه کرم کرده جناب
حاجی شیروانی در حال دیدن از پسر امرد بی اختیار
بود و از آن تعشق و خوشیهائی که نقل میکند باو روی
داده چنانچه خودش گفته بی اختیار گفتم ظاهرش
در لباس احمد جو باطنش لا اله الا هو دیگر
چه لازم بود این تعشقها و خوشیها را ثبت کتاب
کند و بماند شعر او و نثر او و اهل شهوات ببینند
و بخوانند و اشخاصی که بچه باز و لاطی هستند

ازان

ازان شعر و نثر محظوظ شوند بلکه شاید اینها را حجة
کنند بجهة اعمال خود و یکمورد دیگر که در قراحصار
که یکی از بلاد روم است باز خوشکلی دیگر دیده
که نام او عبد اللّه آقا ابن ابرهیم آقا بوده باز در انجا
بنمط دیگر و با شعار دیگر و تحقیقات دیگر بیان
میکند بیچاره‌ها قوم لوط که خداوند بلد انها را از
قعر زمین کنده تا نزدیک آسمان برد بعد ازان آنرا با
عمارات و بنیان و خلقش سر از زیر کرد بغایة حیرتکه
خداوند در قرآن مجید از حال انها نقل میکند آنست
که میفرماید لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ
یعنی قسم بعمر تو که انها در مستی عشق امارد و بچه‌ها
بتحیّر و تردّد بودند هرگز ان بیچاره‌ها اینقدر
اشعار از برای اوصاف امارد و تحقیقات نمیدانستند
و نمیگفتند جناب حاجی شیروانی در وصف عبد اللّه
اقا میفرماید انشه سوار عرصه جمال ماهی بود که
خورشید آسمان کمینه بنده اش میشود ان زهره جبین

مشتری پیکر در چمن حسن سروی خرامنده هم نرگس از
چشم او شرمنده وهم بنفشه از زلف او سر افکنده
ومیگویند بزرگان خورده شناس ومحققان معرفة
اساس فرموده اند که در هر دلبری ده چهار جمع
کردن یگانه جمال باشد بعد از ان میشمارد اول
دراز وان گردن ودست وموی ومژگانست ودوم
باریك وان کمر وبینی وموی وانگشتان است سیم گرد
وان سر وروی وذقن ومردمك دیده است چهارم
تنك وان دهن وسوراخ بینی وناف وفرج است
پنجم سرخ وان لب ولثه وزبان ورخسار است
تا اخر ده تا که میشمارد میگوید سخن در این است که
عبد الله اغا دلبری بود که دل از عاشقان می ربود
وهر که دیدی ووصف جمالش شنیدی واله وحیرانش
کردیدی بدانکه عشق بچند گونه وارد می شود اول
انکه از راه گوش درآید وشخص را برباید دوم از راه
چشم سیم از راه لمس ومیگویند گوش چون چیزی از تناسب

صورة

صورة وسیرت یا حرکة ان صورت ویا حالتی از صاحب
ان صورة بشنود با مشورة حواس باطن سلطان
عشق در دل نزول کند وهم چنین بطریق چشم
وطریق لمس را نیز میکند ومیگویند گاه باشد که
بمجرد دیدن ویا شنیدن بی انکه حواس باطن را
شریك کند ویا از دیده وشنیده بان حواس باطن
برسد عشق حاصل گردد ومیگوید اینفقیر را
حالت اخر دست داد بمحض دیدن بی شرکت حواس
باطن از پا در افتاد وعقل وجان را بر سر دل نهاد
نظم عشق امد لاابالی اتقوا عشق امد عقل دور
اندیش گو عشق گو بر هر چه بادی می تند چه
عجب گو برد دل دانا زند هر چند دل را پند دادم و
بند وعظ بر پایش نهادم بند را بگسیخت واز دام پند
بگریخت نظم گفت ای ناصح خمش کن چند چند
پند کم ده زانکه بس سخت است بند وچون
زمانی بگذشت اثر مهر در انماه ظاهر گشت وبنابر

عشق یار بکنار آمد و کار بکنار رفت و اینحالت در وی
سرایت کرد قال فی کتاب طریق النجاة فی وصف العلامة
الحلی علیه الرحمه رکن الاسلام و وارث علم النبی و
الامام العلامة الحلی در باب حادیعشر فرموده
اجمع العلماء کافة الی اخره اقول صاحب بستان السیاحه
که کتاب او و مؤلف او را شنیدی که مقبول و پسندیده
دارد در کتاب خود چهار نفر از اعلام علما را اسم میبرد
وتخطئه میکند چونکه نقل میکند از آنها چیزی را که دال است
بر قدح در صوفیه اول مرحوم علامه حلی علیه الرحمه
را دویم مرحوم اردبیلی را رحمة الله علیه سیم
مجلسی علیه الرحمة را چهارم سید مرتضی رازی
صاحب کتاب تبصرة العوام را پس جمع مابین تخطئه
علامه و خوبی صاحب کتاب بستان السیاحه
نمیشود قال فی کتاب طریق النجاة ولکن قطب باید
عامل بعمل ظاهر و ملتزم باطاعة نواهی و اوامر باشد
وبترک اعمال ظاهریه و مخالفة واجبات شرعیه و

ارتکاب

ارتکاب محرمات شرعیه کسی قطب نتواند بود اقول
مخفی نماناد اینکه ملای رومی کسیست که احدی از عرفاء
نیست که منکر او باشد و همه او را قبول دارند صاحب
بستان السیاحه مینویسد که ملای رومی دو هزار اشرفی
بپسر خود داد و او را امر کرد برود از شهر قونیه روم
که مقر ملای روم بود ببلاد شام خدمت شمس
تبریزی و از او خواهش کند که دفعه دیگر ببلد قونیه
قدوم نماید و هزار اشرفی را تقدیم کند و بپسرش
میگوید چون وارد میشوی در شام در قریه صالحیه
شمس الدین را خواهی دید که با فرنگی زاده شطرنج
میبازد زنهار که بخواطر خطره میاید از پسر یکی از
مردانست از اینراه آگاهش میسازد و این زر را بعتبه
خداوندم نثار کن و کفش آنحضرت را بسوی روم
گردان و این ابیات بخوان ◊ بروید ای حریفان بکشید یار
ما را ◊ بمن آورید حالی صنم گریز پا را ◊ اگر او بوعده
گوید که دم دگر بیایم ◊ مخورید مکر او را بفریبد او شما را

میکوید بهاء الدین پسر ملای رومی بحکم پدر رفت تا بقریه
صالحیه رسید وانچه پدر باو کفته بود دید و
شمس الدین را بقونیه اورد و در اثناء راه شمس الدین
سوار و پسر ملا پیاده میامد وانچه شمس الدین باو
اصرار میکرد سوار شود راضی نشد و کفت شاه سوار
و بنده سوار چکونه میشود وهمه راه را در رکاب او
تا بروم امدند وچون شمس الدین ملا را ملاقات نمود
کفت سری داشتم وسری سرم را بتو دادم وسرم را به
پسرت بخشیدم اکر این پسر را هزار سال عمر میبود
وهمه را در طلب خدا صرف مینمود انچه در این سفر
او را حاصل کشت هزار یک او را حاصل نمیشد الحق
اولا اخبار ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
را سطری از برای تو نقل کنم که در باب شطرنج چه
فرموده اند روایت کرده صاحب سرائر در مستطرفات
کتابش از جامع احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی از ابی بصیر
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بیع شطرنج

حرام است یعنی آلات او را و خوردن ثمن او سحت است و
نکاه داشتن او بجهة حاجت بازی کردن کفر است و
خود بازی کردن باو شرک بخداوند است و سلام
کردن بر کسیکه بازی میکند باو معصیت است و کناه
کبیره است وهلاک کننده است وکسی که دست
خود را داو کند مثل کسی است که دست خود را فرو
کرده در میان کوشت خوک وخنزیر ونمازی برای او
نیست تا دست خود را بشوید هم چنانکه واجب است
دست خود را بشوید از کوشت خوک ونکاه کردن
بان آلات شطرنج مثل نکاه کردن بفرج مادر است
وکسیکه بازی کند بشطرنج وانکس که نکاه می کند
باو در حال بازی کردن وکسیکه سلام کند باو
در حال بازی کردن در کناه مساویند وکسی که
بنشیند برای بازی جای خود را از آتش جهنم درست
کرده و آماده کرده وان عیشی که در انحال کرده
حسرتی خواهد بود برای او در روز قیامت و بترس

ازکسیکه بازی میکنند بشطرنج ومغرور شده ببازی
او بدرستیکه اهل المجلس بر میکردند بسخط وغضب
الهی در هر روزی متوقع ان سخط وانغضب هستند
پس تو را با انها فرو میکردد ودر چند روایت از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام وحضرت صادق علیه السلام
نقلشده وتفسیر شده اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْأَنْصَابُ
وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ
تفسیر شده میسر بنرد وشطرنج ودر تفسیر قمی از ابی
الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده که فرموده در ایه شریفه مذکوره اما الخمر
فکل مسکر من الشراب تا اینکه میفرماید واما المیسر
فالنرد والشطرنج وبالجمله اخبار ائمه معصومین
سلام الله علیهم بسر حد تواتر است بحرمت شطرنج
واجماع مذهب شیعه بر تحریم انست پس ان اعجاز
اخبار رومی پیش از وقت بپسر خود که تو میروی
در قریه صالحیه وقتی که برسی میبینی مرشد وقطب را

شطرنج میباز خیلی غریب است معجز نما وقمار باز جمع
بین متنافیین است شمس تبریزی مرشد ملا بوده و
تکمیل ملا با صطلاح خود شان بدست او شده
البته اعجاز خبر دادن تا زاییده از تکمیل او باید باشد
واز شمس باور سیده اگر بگوئی که شمس با او قمار
بازی کرده که بعد او را مسلمان کند یا قمار باز برا ترک او
بدهد چنانچه ملا بپسر خود میگوید نه نهار بخاطر
خود خطره میار از پسر یکی از حرد انست از این راه
اکاهش میسازد میگوئیم ایا جایز است در شریعت
مطهره خاتم انبیا صلی الله علیه واله که کسی با
زن زانیه زنا کند یا بپسر خوش شکلی لواطه کند تا صداقت
میان انها مستحکم شود وبخواهد با بتوسیله ان
عمل زنا ولواط را ترک او بدهد یا اگر کافر است مسلمان
کند محرمات الهیه همه یکسانند مبغوضیت انها
نزد انکسیکه نهی کرده بنده کان خود را از انها علی
السویه میباشد وتا بینا سرچشمه هدایت تمام خلق

محمد وآل محمد اند صلى الله عليهم اجمعين چه باصل دين كه
انتقال از كفر باسلام باشد وچه باعمال كه عبادت
از فعل واجبات وترك محرمات باشد چنانچه ميخوانى
در زيارت امام عليه السلام أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ
الصَّلوٰةَ وَآتَيْتَ الزَّكوٰةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ
عَنِ الْمُنْكَرِ ودر كجا وچه مورد اين اولياء دين وهداة
الى الله كسى را بقمار باختن با او هدايت بدين اسلام
كرده باشند كه اين دويمى او باشد وثالثاً اين لافى كه
اينمرد زده وديگران پسنديده ودر كتب خود
ثبت نموده اند كه اگر اين پير هزار سال عمر كند وصرف
در طلب خداوند كند به پياده راه رفتن بگرد كابش
معادل نشود كمال خودپسندى ومنيت است واگر
مقصود بجهة اين سريست كه باو تعليم كرده اين
هم درست نيست چه بسا در اينمدت عمر هزار سال
در طلب خداوند بيك شيخى ومرشدى برخورد
كه از او اكمل باشد وسرى باو تعليم كند كه از سر او اعلى

واجل

واجل باشد پس قول باينكه هزار بيك انچه در اين سفر
اورا حاصل شده بدست ونمايد لاف است ورجم
بالغيب قال فى كتاب طريق النجاة شرط دويم از براى
شيخ اعتقاد خوبست بايد شيخ عقايدش مطابق و
موافق با عقايد اهل بيت عصمت وطهارة عليهم السلام
باشد والا مبدع است قول ملاى روم كه از اجلاء
اينها است وهمه صوفيه بوجود او وكتاب
او افتخار ميكنند مينويسد در كتابش شخصى عاشق
حق بود وميگفت خداوندا بيا نزد من تا چارقت
دوزم شپشهايت كشم دستكت مالم پايكت مالم
شير براى تو حاضر كنم ايفداى تو همه بزهاى
من حضرت موسى بن عمران اورا [illegible] نهى كرد وفرمود
انكه تو ميگوئى سزاوار خداوند نيست ومنزه است
جناب حق از مشابهة بشريت ورنجيد وچون
حضرت موسى على نبينا واله وعليه السلام بمناجات
باخداوند رفت حق جل وعلا اورا عتاب كرد كه

دوست ما دار نجا نیکی ای موسی اینها از او خوشند و از تو بد
و از او شهد نند و از تو زهر تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی ما درون را بنگریم و حال را
نی برون را بنگریم و قال را تا آخر کلامش و اینکلمات
مخالفت دارد با تمام فرمودهای انبیاء و ائمهٔ
هدی علیهم السلام و نصوص قرآن مجید حتی
اینکه صاحب وافی روایت میکند از شیخ کلینی علیه
الرحمه که در کافی روایت کرده بسند خود از داود
بن القسم الجعفری که از اجله رواة و صاحب قدر
و منزلت عظیم بوده و از چهار امام علیهم السلام
روایت کرده حضرت رضا و امام جواد و امام
علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام
میگوید نزد جناب امام علی النقی علیه السلام
بودم فرمود چه بود ترا دیدم نشسته بودی
نزد عبد الرحمن بن ابی یعقوب عرض کردم او خالوی
منست فرمود او درباره خداوند قول عظیمی

میگوید

۱۱

میگوید او خدا را وصف میکند و خداوند وصف کرده
نمیشود پس یا با او بنشین و مجالست ما کن و یا با ما
بنشین و مجالست او را ترک کن عرض کردم او بگوید هر چه
بخواهد چه باکی بر من هست هرگاه من بقول او
قائل نباشم پس حضرت فرمود آیا نمیترسی که نقمتی بر
او نازل شود و ترا هم بگیرد آیا ندانستهٔ بآن کسیکه
از اصحاب موسی علیه السلام بود و پدرش از اصحاب
فرعون بود پس وقتیکه سواره فرعون رسید بموسی
و اصحاب او پسر عقب ماند تا اینکه موعظه کند
پدر خود را و او را بیاورد و ملحق کند بلشکر حضرت
موسی علیه السلام پسر او با پدر میگفت و پدر قبول
نمیکرد و غیض و غضب میکرد تا رسیدند بمیان
دریا و هر دو با لشکر فرعون غرق شدند پس چون
بحضرت موسی علیه السلام خبر دادند فرمود پسر در
رحمت خداست و لکن نقمة خدا که نازل شود دفع نمیشود
از کسیکه نزدیک گناهکار است و صاحب وآنی بعد از

از نقل این حدیث میگوید گویا این شخص توصیف خداوند
میکرده باین نحو که خداوند عالم است بعلم و قادر است
بقدرة و نحو ذلك که اینها صفات زائده بر ذاتند
یا اینکه قائل بوده برؤیت و مکان و نحو ذلك از چیزها
که لایق حق سبحانه و تعالی نیست و شیخ کلینی علیه
الرحمه روایت کرده در کافی بسند خود از عبد الرحیم
القصیر میگوید نوشتم خدمت امام صادق علیه السلام
اینکه در عراق جماعتی هست که خدا را وصف میکنند
بصورت و تخطیط امام علیه السلام در جواب نوشت
تعالی الله الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
تعالی عما یصفه الواصفون المشبهون الله
بخلقه المفترون علی الله مخفی نماناد اینمذهب فاسد
مفسد و تشبیه خداوند تعالی بخلق و همچنین سایر
مقالات فاسده بیشتر انها از اهل تسنن و علماء انها
ورود انها ناشی شده که ائمه حق را اعتنا نداشتند
و بافهام خود شان میخواستند توحید درست کنند
افتادند

افتادند در مقالات فاسده و چه مقدار ائمه ما صلوات الله
علیهم اجمعین زحمت کشیده اند در دفع اینمقالات شنیعه
و مذاهب فاسده از اذهان مردم باکی نیست که ما
شطری از این اخبار را برای تو نقل کنیم در بحار روایت
کرده از حسین بن خالد که میگوید سؤال کردم از حضرت
رضا علیه السلام که یابن رسول الله صلی الله علیه و اله
مردم روایت از پیغمبر صلی الله علیه و اله میکنند اینکه فرمودند
خداوند خلق کرد ادم را بصورت خودش حضرت فرمود
خدا بکشد اینمردم را اول حدیث را انداخته اند
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و اله میگذشت
بدو نفر که بهمدیگر سب و فحش میگفتند و شنید که یکی
از انها بدیگری میگفت خدا قبیح کند روی ترا و روی
انکسی را که شبیه تو باشد پیغمبر صلی الله علیه و اله
فرمود ای بنده خدا مگوی این را به برادر دینی خودت
ان الله خلق ادم علی صورته و مردم اینکلام را از پیغمبر
شنیدند و گمان کردند که ضمیر در صورته راجع بخدا است

وحال انکه راجع بانشخص مسبوبست واو احدیث را
انداختند وباز در بحار روایت کرده از یونس بن
ظبیان که میکوید داخل شدم بخدمت امام جعفر
بن محمد علیهما السلام عرض کردم یا بن رسول الله
بدرستیکه من داخل شدم بر مالك ابن انس واصحابش
پس شنیدم بعض اصحابش که میکفت از برای خدا است
صورتی مثل صورت نبی ادم وبعضی از ایشان میکفت
از برای خدا است دو دست وحجت میاورد بقول
خداوند تعالی که در سوره ص فرموده بابلیس
ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت
ام کنت من العالین وبعضشان میکفت خداوند
مثل جوانیست بسن سی ساله پس شما چه میفرمائید
یا بن رسول الله یونس میکوید حضرت تکیه داده
بود پس راست نشست وفرمود اللهم عفوك
عفوك بعد از ان فرمود ای یونس کسیکه کمان کند
انکه از برای خدا است صورتی مثل صورتها عشرك

بخدا

بخدا شده وکسیکه کمان کند انکه از برای خدا است
جوارحی مثل جوارح مخلوقین پس او کافر بخدا است
پس شهادت اورا قبول نکنید وذبیحه او را نخورید
یعنی کوسفندی را که سر بریده باشد چنین کسی انکوسفند
میته است از او نخورید واین مالك ابن انس همان کسی
است که احد ائمه اربعه اهل تسنن میباشد ومذهب
مالکیه رئیس وامام او همین است پس امام صادق علیه السلام
کفت تعالی الله عما یصفه المشبهون بصفة المخلوقین
پس وجه خدا انبیاء واولیاء او میباشند و
قول خداوند بیدی استکبرت معنی ید در اینجا
قدرتست مثل قول خداوند عز وجل وایدکم بنصره
پس کسیکه کمان کند که خداوند در چیزیست یا بالای
چیزیست یا تحویل میشود از چیزی بچیزی دیکر
یا انکه خداوند خالی میشود از مکانی ومکان دیکر
وچیز دیکر او را شاغل میشود پس خدا را او وصف
کرده بصفة مخلوقین وحال انکه خداوند خودش

خالق همه اشیاست لا یقاس بالقیاس و لا یشبهه
بالناس لا یخلو منه مکان و لا یشتغل به مکان
قریب فی بعده بعید فی قربه ذلک الله ربنا
لا اله غیره پس کسیکه خدا را بخواهد و او را دوست
دارد باین صفت پس او موحد است و کسیکه خدا را
دوست دارد بغیر این وصف پس خدا از او بری است
و ما هم از او بری هستیم تمام شد حدیث یونس
بن ظبیان بنده بعرض برادران دینی میرسانم اینکه
امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف فرموده
کسیکه گمان کند اینکه از برای خدا است جوارحی
مثل جوارح مخلوقین پس او کافر بخدا است و شهادت
او را قبول نکنید و ذبیحه او را نخورید چگونه جمع
میشود با اشعار ملای روم که آن شخص میگفت چارقت
دوزم شپشهایت کشم دستکت مالم پایکت مالم
شیر برای تو حاضر کنم و ایضا روایت کند در کافی
بسند خود از صفوان بن یحیی که از اجلاء رواة اخبار

داد

و از خواص اصحاب حضرت رضا علیه السلام میباشد میگوید
ابو قره محدث که از علما و محدثین اهل سنت است
از من خواهش کرد که او را ببیاورم بخدمت حضرت رضا
علیه السلام پس از حضرت اذن خواستم برای او
اذن داد چون او را داخل کردم و بخدمت حضرت نشست
اول سؤالاتی کرد از حضرت که از فروع احکام و حرام
و حلال حضرت جواب داد تا اینکه بنای سؤال او
از توحید شد و عرض کرد ابو قره یا بن رسول الله
روایت در دست داریم اینکه خداوند قسمت کرد
رؤیت خود را و کلام با خود را میان دو پیغمبر رؤیت را
بخاتم انبیاء ص داد و تکلم با خودش را بموسی بن
عمران پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
پس کی تبلیغ رسالت کرد از جانب خداوند بتمام
جن و انس این آیات قرآنیه را لا تدرکه الابصار و
هو یدرک الابصار و لا یحیطون به علما و لیس
کمثله شیء آیا نه محمد صلی الله علیه و آله این آیات را

از جانب خدا تبلیغ بتمام ثقلین جن و انس کرد ابو قره
عرض کرد بلی حضرت فرمود چگونه میاید مردی
بسوی خلق جمیعًا و خبر میدهد بایشان اینکه امده
از جانب خداوند و انها را میخواند بامر خداوند و
میگوید لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَ لَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْمًا
وَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ بعد از ان بگوید بمردم که من خدا را
دیدم بچشم خود و احاطه علم باو کردم و او بصورت
ادمی زاد است و بصورت بشر است ایا حیا نمیکنند
از این مقالات زنادقه نتوانستند چنین تهمتی و
چنین نسبتی به پیغمبر ما بدهند اینکه بیاید از جانب
خداوند چیزی را بیاورد و بگوید و بعد از ان خلاف
انرا هم بیاورد و بگوید از راه دیگر ابو قره گفت
پس خداوند در قران در حکایت معراج فرموده
وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً اُخْرَی پس حضرت رضا علیه السلم
فرمود بعد از این ایه چیزی هست که دلالت
دارد بر اینکه ان رویت چه بوده که فرموده مَا کَذَبَ

الفؤاد

الْفُؤَادُ مَا رَاَی و فرمود انچه بچشم دیده همانست که
فرموده وَ لَقَدْ رَاَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الْکُبْرَی و ایات
خدا غیر از خدا است و حال انکه خدا فرموده در جای
دیگر وَ لَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْمًا پس هرگاه بصر انسان
او را ببیند پس احاطه علم باو شده و معرفت باو
شده پس ابو قره عرض کرد پس تکذیب کنیم روایات را
پس حضرت رضا علیه السلام فرمود هرگاه روایات
مخالفت با قران دارد تکذیب باید کرد اجماع مسلمین
تمامًا بر صحت قرانست و یقینی بود قرانست
نمیدانم همین تناقض را که حضرت امام رضا علیه السلم
بر ابو قره وارد اورد اگر همین را حضرت موسی بر خدای
حکیم وارد میاورد که الهی یکجا توحید خود را
بانچه شایسته هستی بمن فرمودی بخلق برسان
و یکجا میفرمایی باین شخص عاشق حق چرا رسانیدی
و او را نجانیدی ایا تعلیم جاهل و تنبیه غافل
بر انبیاء واجب نیست هرجا اهلی را بگذاریم بانچه

در پیش خود دارد و تصوّر کرده پس تعلیم توحید را
بجاهل نباید کرد پس یکی باید کرد جواب خداوند علیم
حکیم در انوقت چه میبود انیعرفاء حکایات انبیاء
وافعال واقوال انها را واوامر و نواهی را که از جانب
خدا میاورند و میرسانند و کیفیت عبدیّت انها را
بالنّسبه بباری تعالی و ربانیّت خالق را بالنّسبه بانها
تمام اینها را گویا بازیچه فهمیده اند یا باور ندارند
که اینها واقعیّت داشته باشد و یا اینکه اوامر و نواهی
که انبیاء ع میگویند دستور العمل هاء اینها از
باری تعالی است قبول ندارند باری برگویم بر سر
انشعر یکه ملا از جانب حقتعالی گفته ما در رو بزا
بنگویم رحالوا مابرو بزا انکریم وقالوا الشیخ صدوق
علیه الرّحمه در کتاب خصال بحذف طریق سند
روایت میکند از ابی الصّلت هروی از حضرت
رضا علیه السّلام که فرمود پدرم روایت کرده
از پدرش از پدرانش از رسولخدا صلی الله علیه و آله که

فرموده

فرموده الایمان اقرار باللّسان ومعرفة بالقلب وعمل
بالارکان و باز بسند دیگر هم این روایت را از ابو
احمد داود بن سلیمان الغازی از حضرت امام رضا
علیه السّلام روایت کرده و ایضاً در کافی روایت کرده
بسند خود از عبد الرّحیم قصیر که میگوید نوشتم
بخدمت حضرت صادق علیه السّلام همراه عبد الملک
ابن اعین سؤال کردم او را از ایمان چه چیز است نوشتند
در جواب الایمان هو الاقرار باللّسان وعقد فی
القلب وعمل بالارکان و باز در کافی روایت کرده
بسند خود از ابی عمرو الزّبیری از حضرت صادق
علیه السّلام در باب وصف ایمان حدیث طولانی
که در او میگوید فامّا ما فرض علی القلب من الایمان
فالاقرار والمعرفة والعقد تا انکه میگوید وفرض الله
علی اللّسان القول والتّعبیر عن القلب بما عقد علیه
واقرّ به الی اخره حاصل این فرمایشات ائمّه دین
صلوات الله علیهم اجمعین اینست ایمان نه همین تنها

اعتقاد بقلب است بوحدانیت خدا و بآنچه لایق است
ذات او از عدم مشابهه ببشر و لامکان بودن او و
عدل او و تنزیه او از نقایص بلکه باید زبان هم ناطق
شود بآنچه قلب با و اعتقاد دارد و اگر جریان زبان
بعقاید حقه نباشد ایمان نیست پس ملای روم که
میگوید ما برون را ننگریم و قالوا کذب است و افتراءات
بر خداوند بدلیل فرمایش حجتهای بالغه او و دیگر
آنکه قران مجید مملو است از توبیخات و توعیدات
بر نصاری و سایر کفره امم که نسبتهای ناشایسته
بخداوند میدادند از قول بولد و شرک و سایر
چیزهای دیگر که لایق جناب حق نیست چنانچه در آیه
میفرماید الا انهم من افکهم لیقولون ولد الله
و در آیه دیگر میفرماید سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و در آیه ثالثه میفرماید در سوره
زخرف وجعلوا له من عباده جزءا ان الانسان
لکفور مبین و در سوره بنی اسرائیل میفرماید افاصفیکم

ربکم

ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون
قولا عظیما در تفسیر صافی میگوید این آیات ردند بر
قریش و اهل مکه که میگفتند ملائکه دختران خدا هستند
و از تفسیر قمی این را نقل میکند و امر وارده در سوره
انبیا را که میفرماید وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه
باز از تفسیر قمی نقل میکند که گفته این در حق نصاری
و یهود است و آنچه گفتند درباره مسیح و عزیر و در
سوره مریم میفرماید تکاد السموات یتفطرن
منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا
للرحمن ولدا یعنی نزدیکست که آسمانها بترکند و
زمین منشق شود و کوهها بروی هم بیفتند از این
مقاله که میگویند خداوند ولد دارد و در تفسیر
صافی در شرح همین آیه از تفسیر علی بن ابرهیم
قمی نقل کرده که روایت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
میکند که فرمود سابق بر این هیچ دختری را اختیار ننموده
تا وقتی که از برای خدای رحمن ولد قرار دادند و خدای

رحمن اعز و اجل است از انکه ولد داشته باشد پس
اسمانها نزدیک شد بتر کند و زمین فشق شود و کوهها
بروی هم بریزند و تمام درختان عالم را در انوقت لرزه
کرفت از ترس عذاب خدای و درختان را از روز خار
بر اوردند و همچنین کلام الله مجید مملو است از
کفته‌های انبیاء عظام علیهم السلام که بایم خود
میرسانیده اند از تنزیه خداوند از نقایص بشریت
و شرک بخدا و نفی ولد و سایر چیزهائی که لایق جلال
خداوندی نیست و همچنین نصوص ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین هزاران هزار الان در دست
هست ملاحظه کن مجلد توحید بحار را و وافی را و
اصول کافی را و تتبع کن چه قدر ائمه دین در توحید
و تنزیه خالق از نقایص بشریت و صفات نالایق بجبعالی
فرمایشات کرده اند یکجا و یکمورد ندیدیم که استثنا
کرده باشند جاهلی را بجهل خود یا عاشقی را
معذور داشته باشند بکلمات نالایق ناشایسته بحق تعالی

یعنی

پس اصل اینحکایتی که ملا در مثنوی کفته خودش بدروغ است
بفهمید کدام بیخبر او را جعل کرده و اینمرد مشار الیه
غافل از مفسده ان در کتاب خود باشعار ابدار خود
ثبت کرده و تا روز قیامت بماند و سبب کمراهی
عوام الناس بشود که میشاید کسی از روی عشق این
حرفهای ناشایسته را بجناب حق بزند خداوند تعالی
در قران مجید عتاب میفرماید بحضرت عیسی علیه السلام
وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ و حال انکه خداوند میداند
که عیسی ع نکفته و حضرت عیسی ع هم میداند که بر خداوند
مخفی و پوشیده نیست که او نکفته و لکن از عظم
کلام و سختی حرف که عیسی ع و مادر او شریک حق تعالی
باشند که نصاری از روی جهل و نادانی و غلو در
باره عیسی ع و مادر او کفته اند ان خطابرا میکند و
لهذا حضرت عیسی ع با کمال عجز و انکسار عرض میکند
إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ

مَا فِی نَفْسِکَ مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنِی بِهِ اَنِ اعْبُدُوا
اللّٰهَ خداوندا اگر من چنین کلامی گفته‌ام تو خودت
عالمی باین نگفته‌ام با ایشان مگو آنچه را که فرمودی
بگو اینکه عبادت بکنید خداوند را پس صاحب کتاب
طریق النجاة عن بعض الشبهات که مینویسد باید
عقاید شیخ و مرشد مطابق و موافق باشد با عقاید
اهل بیت عصمت و طهارة والّا مبدع است عند انم
مصداق این شیخ و مرشد را کجا دیده یا اینکه خداوند
بسبب جهل بآیات و اخبار و اغراض و امراض نفسانی
از راه و جادّه مستقیم کور و کر کرده و تمیز را از
اینها برداشته باشد تتمه بدانکه صاحب بستان السیاحه
که طریقه شاه نعمة الله را دارد مینویسد در کتاب خود
که شاه نعمة الله مرشد او شیخ عبد الله یافعی یمنی میباشد
در حرمین الشریفین بخدمت او رسیده و در حضور
جناب شیخ چند بار اربعینیات ریاضات شاقه کشید
و مجاهدات ما فوق الطاقة بانجام رسانید و از باطن

فیض مواطن پیر کامل بمرتبه کمال رسید آنگاه بتلقین
ارشاد و هدایت عباد اذن و اجازه یافت و برخصت
شیخ بوطن مألوف و مسکن خویش شتافت یعنی قریه
ماهان که از قراء کرمان است و الان قبر شاه نعمة الله
هم در آنست و خود شاه نعمة الله در اشعار خودش
میگوید پیر ما کامل مکمل بود   قطب وقت و امام عادل بود
گاه ارشاد چون سخن گفتی   دُر توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام عبد الله   رهبر رهروان اندرگاه
تا آخر اشعارش که میرساند وسایط را تا بمعروف
کرخی بعد از آن میگوید شیخ معروف را نکو میدان
شیخ داود طائیش میخوان   پیر داود بود شیخ حبیب
عجمی بود از عرب بنصیب   پیر او بصری بو الحسن باشد
شیخ شیخان انجمن باشد   یافت از صحبت علی ولی
گشت منظور بندگی علی   خرقه او هم از رسول خدا است
این چنین خرقه لطیف کراست و صاحب بستان
السیاحه مینویسد از معروف به بعد اختلاف کرده اند

ازمشایخ [illegible]

که خرقه را معروف از که گرفته پس رفته اند اکثر از محدثین
از مشایخ که معروف خرقه را از حضرت امام رضا علیه السلام
گرفته و بعضی رفته اند که پیر معروف همان داود طائی است
بهمان نسبتی که خود شاه نعمة الله در شعر خود داده
و بدانکه این اشخاصی که از زمره شیعه محسوب بوده
برای صوفیها میتراشند که معروف دربان حضرت
امام رضا علیه السلام بوده هیچ منشائی ندارند
مگر کتب اهل تسنن مانند ابن خلکان و بعضی دیگر
گفته اند کان من موالی علی بن موسی الرضا و مولی
یکی از معانی او آزاد کرده را گویند و کتب شیعه چه
تواریخ و چه از کتب رجال و چه از کتب اخبار اسمی از
معروف نیست و حضرت امام رضا علیه السلام
ابن قدر رواة اخبار و شیعیان و فدویها در دور
و عصر او بوده بعضی از اجلاء ثقاة و صاحبان قدر
و منزلت بوده اند نزد آنحضرت که اسم همه آنها در کتب
رجال شیعه مذکور است و این معروف را کسی اسم نبرده که

چنین

چنین کسی در خدمت حضرت یا خدمت خانه او بوده یا
نبوده یا اینکه سنی بوده یا شیعه بوده یا از موالی او
بوده و خود شاه نعمة الله در سلسله اجازه میگوید
بعد از ذکر ابو علی رودباری پیر او هم جنید بغدادی مصر
مغنی دمشق دلشادی پیر او خال او سری سقطی
محرم حال او سری سقطی باز شیخ سری بود معروف چون
سری سر او با او مکشوف او در موسی جواز احسان یافت
کفر بگذاشت راه ایمان یافت یافت در خدمت امام مجال
بدو ثواب در گهش ده سال شیخ معروف را نکو میدان
شیخ داود طائیش میخوان تا آخر اجازه و اشعار او که
پیش دانستی و این منافات دارد با آنچه ابن خلکان میگوید
پدر و مادر معروف نصرانی بودند و او بچه بود
بردند نزد معلم آن معلم با او گفت بگو ثالث ثلثه و معروف
گفت بل هو الواحد و معلم او را زد و او فرار کرد و رفت
نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام و اسلام آورد و پدر
و مادر او هم مسلمان شدند و شاه نعمة الله میگوید

علیهما السلام

اسلام او بید موسی بن جعفر شد و انتناقضا و تنافیا
آنجا شده و جنید را ابن خلکان میگوید ان فقها شافعیه
بوده و بعضی گفته اند بمذهب سفیان ثوری فقه او
بوده و صاحب حیاة الحیوان شافعی میگوید هر که
گفته که جنید بمذهب سفیان ثوری بوده غلط کرده
بلکه جنید شافعی بوده شیخ تقی الدین سبکی که کتابی
در طبقات شافعیه نوشته او را شافعی نوشته
و هم چنین غیر او از علماء و در حیوة الحیوان در لفظ
حمار این را میگوید و اما شیخ عبد الله که اول پیر شاه
نعمة الله میباشد حال او مشهور و معروف است که
سنی بوده صاحب تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان
میباشد و تاریخ او معتبر است و صاحب حیوة الحیوان
آن کتاب دیگر که نام او کفایة المعتقد است نقل بسیاری
میکند از کرامات صادره از صوفیها و معاصر او هم بوده
در لفظ جن در حیوة الحیوان میگوید و قد سالت شیخنا
الامام الیافعی عن الایات ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه

عدواً

کرخی را ابن خلکان میگوید معروف در زمان حضرت [illegible]

عدواً فاجابنی الخ و بالجمله این امام یافعی را نوشته اند
هم از علماء بوده و هم صوفی بوده و او را از رجال الحرمین
هم میگویند چونکه سالهای چند مجاور مکه معظمه شده
بوده و صاحب روضات الجنات در ترجمه کراجکی صاحب
کنز الفوائد که از جمله تلامذه سید مرتضی و شیخ طوسی
بوده بعد از ذکر احوالات و تصنیفات او از کتب تراجم
شیعه میگوید لکن وفات او را هیچ یک ذکر نکرده اند
از علماء شیعه بسوی شیخ یافعی مشهور که از اعاظم
علماء اهل تسنن است در تاریخ خود که نام او مرآة
الجنان است که نوشته در سنه چهار صد و چهل و نه
وفات کرد ابو الفتح کراجکی راس الشیعه صاحب تصانیف
بسیار و او از اصحاب شریف سید مرتضی بود و باز
صاحب روضات نقل کرده از رجال میرزا محمد اخباری
که در تاریخ یافعی ذکر میکند شیخ مفید را و فضایل و کمالات
و تصنیفات او را و روز وفات او را که از دحام عظیم
شد هشتاد هزار نفر از رافضه و شیعه و ز التشیع

جنازه کردند و خداوند راحت داد خلق را از وجود او ۲
دویم از این مشایخ واسطه شاه نعمة الله شیخ احمد غزالی
است که معروف نرسیده در سلسله اجازه شیخ احمد
غزالی است که چونکه هم از علماء بوده و هم از کبار صوفیه
کتب شیعه و سنی احوالات او را نوشته اند و سنی و
صوفی بوده و برادر بوده با ابو حامد محمد غزالی صاحب
کتاب احیاء العلوم و نوشته اند کتاب احیاء را مختصر
کرده و او را احیاء الاحیاء نام نهاده سیم از این مشایخ
حسن بصری است که کتب شیعه و سنی پر است از
احوالات و ابن ابی الحدید معتزلی از جمله منحرفین از
علی بن ابیطالب ع میشمارد یکی حسن بصری را و در
بحار در جلد هشتم از نقل کرده از صاحب استیعاب
که از جمله علماء اهل سنت است در استیعاب روایت کرده
از حسن بصری از قیس بن عباد که گفت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
چند روز و چند شب ناخوش شد و امر کرد که ابوبکر

[illegible]
من الرافضه والشیعه واراح الله منه صح

بجای او در مسجد نماز جماعت کند و وقتیکه وفات کرد
پس نگاه کردیم و نماز را دیدیم علم اسلام است و قوام
دین است پس راضی شدیم از برای دنیای خود آنچه را
رسول خدا صلعم از برای دین ما راضی شد پس بیعت کردیم
با ابوبکر پس کسی بحسن بصری بگوید بند گذاشتن بگردن
امیر المؤمنین و کشیدن بمسجد چه بود اگر این روایت تو
راست است و ابن عساکر که او یکی از علماء اهل سنت است
در کتاب تاریخ شام نوشته بنقل صاحب روضات
از او که محمد بن زبیر گفت عمر بن عبد العزیز خلیفه شام
مرا فرستاد نزد حسن بصری که از او سؤال کنم اموری
را از آنجمله سؤال کردم از حسن خبر بده مرا پیغمبر خدا
ابوبکر را خلیفه کرد یا نه پس دیدم حسن راست و محکم
نشست و گفت یا تو شک داری در این پدر نباشد
تو را اری والله الذی لا اله الا هو پیغمبر خدا او را
خلیفه خود کرد و ابوبکر علم او بخدا و تقوای او و شدة
خوف او از خدا بالاتر از این بود که خلیفه شود اگر

پیغمبر او را خلیفه خود نکرده بود و اما کتب شیعه شیخ طبرسی
در کتاب احتجاج روایت کرده که حسن بصری در جنگ
جمل کناره کرد از جنگ و چون حضرت امیر ع وارد بصره
شد دید او را وضوء گرفت حضرت فرمود با او اسباغ
کن در وضوی خود حسن عرض کرد دیروز کشتی جمعی که شهادت
میدادند بلا اله الا الله و نماز پنجگانه بجای حضرت فرمود
پس چرا کمک نکردی از آنها گفت اسلحه بخود کردم
که بیایم ندائی بگوشم خورد القاتل والمقتول فی النار
حضرت فرمود آن برادر تو شیطان بوده و راست
گفته قاتل و مقتول از لشکر بصره فی النار و در بحار
روایت میکند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حسن
بصری را فرمود سامری این امت است و در کافی روایت کرده
که شخصی از اهل بصره بخدمت امام محمد باقر ع عرض کرد
که حسن بصری میگوید آنهائی که کتمان علم میکنند
بوی گند شکم آنها اهل جهنم را اذیت می کند حضرت فرمود
پس مؤمن آل فرعون هلاک باید باشد که خداوند فرموده

یعنی اسباغ نمیکرد در وضوء

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ صاحب
حدائق از علماء ما فرموده که چون حسن بصری از زنا صبیها
بود این کنایه را با ائمه ما زده که تقیه میکردند و واقع را
همه جا بیان نمیکردند وصلی الله علی محمد واله ولعنة
علی اعدائهم ومخالفیهم

تتمة اخری چونکه در سابق قدری از سلسله
اجازه و تلقی خرقه شاه نعمة الله مذکور شد خواستیم
تمام اشعار و گفته او را ذکر کنیم میگوید شعر

پیر ما کامل مکمل بود   قطب وقت و امام عادل بود
گاه ارشاد چون سخن گفتی   در توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام عبدالله   رهبر رهروان از درگاه
صالح بربری روحانی   پیر پیر منست تا دانی
پیر او هم کمال کوفی بود   کز کمالش بسی کمال افزود
باز باشد ابو الفتوح سعید   که سعید است ان سعید شهید
از ابو مدین او عنایت یافت   بکمال از ولی ولایت یافت
مغربی بود مشرقی بصفا   افتابی تمام مه سیما
شیخ بومدین است شیخ سعید   که نظیرش نبود در توحید
دیگر از عارف وجود بود   کنیه او ابو سعید بود
بود در اندلس ورا مسکن   بس کرم کرد روح او با من
پیر او بود شیخ ابو البرکات   بکمال و جمال و ذات و صفات
باز ابو الفضل بود بغدادی   افضل فاضلان باستادی

شیخ او احمد غزالی بود   مظهر کامل جمالی بود
خرقه اش پاره بود او بکر است   زانکه استاد او ابو بکر است
پیر نساج شیخ ابو القاسم   مرشد عصر و ذاکر دائم
باز شیخ بزرگ ابو عمران   که نظیرش نبود در عرفان
مظهر لطف حضرت واهب   بندگی ابو علی کاتب
پیر او شیخ کاملش دانند   بو علی رود بارش خوانند
پیر او هم جنید بغدادی   مصر و مغرب و دمشق دلشادی
پیر او خال او سری سقطی   محرم حال او سری سقطی
باز شیخ سری بود معروف   چون سری سر او باو مکشوف
او ز موسی جواز احسان یافت   کفر بگذاشت راه ایمان یافت
یافت در خدمت امام مجال   بد ز بواب درگهش ده سال
شیخ معروف را نکو میدان   شیخ داود طائیش میخوان
پیر داود بود شیخ حبیب   عجمی بود از عرب بنصیب
پیر او بصری ابو الحسن باشد   شیخ شیخان انجمن باشد
یافت از صحبت علی ولی   گشت منظور بندگی علی
خرقه او هم از رسول خدا است   اینچنین خرقه لطیف کرا است

نعمت الله هم ز آل رسول   نسبتم با علی نسب ز بتول
این چنین نسبت خوشی تمام   خوش بود گر ترا بود اسلام

وصاحب بستان السیاحه با اینکه خودش در طی بیان
احوال شاه نعمة الله میگوید بسیاری از کتب و رسائل
او را دیده و دیوان اشعارش مکرر بنظر رسیده
با وجود این طفره رفته سند اجازه و سلسله خرقه را
از خود شاه نعمة الله نقل نکرده اشعار میرزا علی الملقب
بثابت علی قهفرخی که معاصر او بوده و در عصر
مرحوم فتحعلی شاه هر دو شان بوده نقل میکنند
و خود شاه نعمة الله در هشتصد هجری در سلطنت
اولاد امیر تیمور گورکانی بوده وفات او را در
هشتصد و سی و چهار نوشته اند این ثابت علی
که چهارصد سال بعد از شاه نعمة الله بوده باید
سلسله اجازه را از روی کلام خود شاه نعمة الله
برداشت کند صرفه ندیده سلسله سند را از
معروف ببالاتر نبرده در بستان السیاحه میگوید

فرزند

فرزند سعادتمند مکرم فضایل و کمالات توام الواثق
بلطف الله الخفی والجلی جناب میرزا علی الملقب
بثابت علی قهفرخی اسامی مشایخ سلسله علیه را
براین نهج نظم نموده از شاه نعمة الله ببالا چنین میگوید

پیروی داران بوجه تا نفی   شیخ عبدالله شاه یافعی
پیر عبدالله شاه راستین   شیخ صالح بود مرد پاکدین
پیر صالح آنکه خود معروف نیست   آنشه کامل کمال کوفی است
پیروی باشد شه فرد شهید   محرز اسرار یزدان بوسعید
پیر شیخ بوسعید آنشاه راد   هست بو مدین ولی پاکزاد
شیخ بومدین امام نیکنام   بد ابومسعود آن عالی مقام
پیروی کاز وی جهان مات بود   مایه برکات ابوالبرکات بود
پیر بوالبرکات ابوالفضل گزین   مسکنش بغداد شاه پاکدین
پیروی شه احمد غزالی است   آنکه در ملک ولایت والی است
پیروی بر فرق مردان تاج بود   شیخ ابوبکر است و خود نساج بود
پیر بوبکر آنشه نورانی است   کنیتش بوالقاسم گورکانی است
پیر بوالقاسم بصافی مشربی   بود ابو عمران امام مغربی

پیر بوعمران امام پاکزاد | بوعلی کاتب شه عالی نهاد
کیست دانی پیر شیخ بوعلی | بوعلی رودباری ولی
انکه بودش طایر الهام صید | رهنمایش کیست میدانی جنید
شیخ او سرّی سقطی شاه راد | شیخ او معروف انصافی نهاد
کیست بو معروف دانی رهنما | در طریقت شه علی موسی الرضا
مظهر ذات خداوند جلی | نور چشم سرور مردان علی
در کهش باب المرام عالم است | منکر این قول در عالم کم است
رهنمای اولیا آنحضرت است | پیشوای راه ما آنحضرت است
از پدر او داشت و هم از پدر | متصل تا حضرت خیر البشر
نسبت این سلسله گفتم تمام | تا بماند یادگاری والسلام

ودر کتب رجال شیعه اسمی از این اشخاص نیست الا در
کتب صوفیه اسم برده میشوند قاضی نور الله ششتری
که چه قدر سعی دارد در پوشیدن معائب صوفیه
وکفریات انها با وجود کثرت تبحّر و تتبّع او در تواریخ
واخبار نتوانسته که یکی از اینها را یک روایة یا
یک نقل خبری از امام علیه السلام یا از کتب شیعه

درحق

درحق او درست کند و درحق عبد الله یافعی که اول پیر شاه
نعمة الله می باشد در مجالس المؤمنین که تالیف او است
میگوید تعصب عبد الله یافعی در دشمنی بحدیست که
در تاریخ خود گفته در قضیه خالد بن ولید
که فرستاده ابوبکر شد بجهة اخذ زکوة و رقت
وتهمت ردّه بر مالک بن نویره زد در زمان خلافت ابوبکر
واو را کشت وهمان شب زن او را گرفته با او مجامعت
کرد میگوید یافعی در تاریخ خود که نام او مرات الجنان
وعبرة الیقظان است گفته چونکه صحابه شان انها
وعدالت انها بحدیستکه نه ممکن است که چنین امر
شنیعی از خالد بن ولید سر زند وانها سکوت
نمایند لهذا واجب است فعل خالد را توجیه و
احتمالات درست کرد ولو انکه ان احتمالات بعیده
باشند ومیگوید یافعی در توجیه وتاویل دروغ
بسیار گفته که اثری از انها در کتب سیر واخبار
نیست وداود طائی وابن خلکان در تاریخ خود او

اورا مفصل ذکر میکند هر که نگاه کند میبیند بوی
تشیع ازاو فهمیده نمیشود ابن خلکان میگوید نزد
ابو حنیفه درس خواند بعد از آن کتب خود را بعد
از آنکه دارای علم شد انداخت در میان شط فرات و
از اهل عرفان شد از اینقرار در عهد حضرت صادق ع
بوده نوشته اند در کتب رجال شیعه که چهار هزار
نفر اصحاب از زمان حضرت صادق علیه السلام با اسمهم
از آنحضرت اخذ علم حلال و حرام و احکام و معارف
دینی و دنیائی میکرده اند [redacted]
ابن خلکان میگوید عطاء ابن ابی رباح که از
معروفین اهل تسنن است گفته داود طائی مدت
بیست سال سیصد درهم خرج او شد و نفقه و کسوه
او همان سیصد درهم بود که پول این زمان پانزده
تومان میشود بعد از چند سطر نقل میکند که حجامت
کرد بحجام یک دینار طلا داد باو گفتند اسراف کردی
گفت هر که را مروة نیست عبادت نیست ابن خلکان

شئونات و کرامات متناقضه نقل کرده چشم شما نعمة الله
روشن باد باین نحو مقتداها و احمد غزالی برادر محمد
غزالی کنیه او ابو الفتوح است ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه میگوید از خراسان آمد به بغداد و بسیار
سخنور بود در منبر و قادر بر هر گونه کلام بود و در
منبر میگفت ابلیس سید الموحدین است کسیکه توحید را
از ابلیس یاد نگیرد او زندیق است امر شد که سجده کند
برای غیر آقای خود پس ابا کرد وَلَسْتُ بِضارعٍ اِلّا الیکم
و اما غیرکم حاشا و کلا ابن ابی الحدید میگوید دفعه دیگر
در منبر گفت حضرت موسی ع بخداوند گفت رَبِّ اَرِنی
اَنْظُر الیک خداوند فرمود لَنْ تَرانی یا موسی من دیده
نمیشوم موسی گفت اینکارهای تو است آدم را صفوة
خلق خود گفتی بعد از آن روی او را سیاه میکنی و از بهشت
او را بیرون میکنی و مرا دعوت کردی بکوه طور برای
مناجات بعد از آن مرا محل شماتت خلق میکنی اینکار تو است
با دوستان پس چگونه باشد کار تو با دشمنان ابن ابی الحدید

میگوید یکمرتبه دیگر در منبر گفت حضرت موسی با شیطان
ملاقات کرد موسی باو گفت ای ابلیس چرا سجده نکردی
برادم گفت هرگز نکنم چگونه توحید کنم خدا را بعد از آن
بغیر او التفاتی کنم ولکن تو ای موسی از خدا خواستی که او را
ببینی بعد از آن بتو گفتند نگاه کن بکوه و تو هم قانع شدی
بهمین که معشوق خود را نه بینی و غیری را ببینی پس من
از تو توحیدم صادق تر است ابن ابی الحدید میگوید این نحو
کلامها از او بود و مردم باو خیلی گرویدند و نام بزرگی
در بغداد و صفحه عراق پیدا کرد بعد از آن ابن ابی الحدید
میگوید و از ابو یزید بسطامی نیز این نحو کلمات صادر
میشد و کلمات ابو یزید را نقل نکرده اگر این وسایط
شاه نعمة الله اولیاء خدا باشند و مقرب درگاه اله باشند
و حال آنکه معتقد بولای عمر و ابا بکر و منکر مذهب اثنی
عشریه اند پس کلمات این دوازده امام علیهم السلم که فرموده اند
هر کس که تولای او با آن دو نفر است حکم او حکم کفار است
و حشر او حشر کفار است اگرچه بدنا و در دنیا پاک است

بجهة

بجهة حرمة کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله
با ایمان با این فرمایشات نباید کرد نعوذ بالله من غضب الله
و دیگر شاه نعمة الله گفته شیخ ابو سعید که احد وسایط
است منزل او در اندلس بوده روح او کرم کرده بامن
صاحب کامل بهائی که از اجله علماء ما بوده و پیش از
هفتصد هجری اندکی عصر او بوده در کتابش که نام
او کامل بهائی است و همچنین شیخ اجل ابو الفتح
کراجکی که از علماء ما بوده و در چهارصد هجری
عصر او بوده در کتاب تعجب که از تالیفات او است
ذکر کرده اند سنی بلاد اند لکن سنی ناصبی هستند که
در شب و روز عاشورا و تاسوعا سر گاو مرده را بالای
چوب بلند می کنند و میگردانند در رب خانها و کوچه و
بازارها و اجامره مردم و اطفال جمعیت بسیار دور
آن سر هلهله کنان و رقص کنان و نای و سرنای و
طبل زنان میگردانند بتشبیه سر جناب سید الشهداء
علیه السلام و در ب خانها که میرسند این را میگویند

یا ستّی المروسه اطعمنا المطنفسة یعنی ای خانم رئیس خانه
طعام ده ما را از اغذیه فاخره وخوب که درست کرده
ودر جمیع خانها انواع واقسام غذاهای فاخره
حاضر ومهیّا می کنند وبانها میدهند وبعضی لفظ
مروسه را صفة خانم بدانند وگویند عروسه عبارت
از همان سرکار است ودر بلاد اندلس غیر ملّة اسلام و
سنّی وغیر ملّة نصاری ملّة دیگر معروف نبوده از
چنین سرزمینی قطبی ومرشدی برای شاه نعمة الله برانگیخته
شده که مقرّب او بخدا شده هنیئًا له از همه ثابت علی
قهقری سند اجازه او را بحضرت امام رضا علیه السلام
تا بسیّد الشهداء علیه السلام رسانیده که دران
بلاد یوم قتل سیّد الشهداء علیه السلام را یوم عید میدانند
باری سخن کوتاه کنیم اگر انسان طالب دین وایمان است
راه او را از راهش پیدا کند وانما لاحظه افعال و
اعمال وکردار وگفتار این ائمّه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین است بدون غرض ومرض قدم بقدم آنها

در طاعات وعبادات وعقاید باید راه برود تا نجات از
مهالك آخرت یابد والّا هرچه بگوئی یا بنویسی برای
مردمی که حالشان را خداوند علی اعلا فرموده
سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ
فایده ندارد وصلّی الله علی محمّد وآله
الطاهرین ولعنة علی اعدائهم
ومخالفیهم اجمعین

